



11

۱ کتاب الحساب و لغت
 ۲ کتاب الحساب و لغت
 ۳ کتاب الحساب و لغت
 ۴ کتاب الحساب و لغت
 ۵ کتاب الحساب و لغت

در این کتاب که در کتابخانه
 شریفیه موجود است

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰

باره فاعلی
 شریفیه
 کتابخانه
 شریفیه
 کتابخانه

مجلد کتابی است که به موجب وصیت مرحوم حاج آقا محمد باقر
 آقا محمد باقر آقا محمد باقر آقا محمد باقر آقا محمد باقر آقا محمد باقر
 آقا محمد باقر آقا محمد باقر آقا محمد باقر آقا محمد باقر آقا محمد باقر



کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران
 ۱۳۷۹
 ۱۳۷۹
 ۱۳۷۹

چه خوش آمدن شعر بر طبعهای موزون

عَرَبُ

عزیزیت و نقل لغت کلید ہما

علیهاست پس قدری از وی بنظر

یاد کردیم تابی تکلف یاد گیرند و چند

بیستی که ضابطه بود از هر چیزی بر از علوم

در میان این قطعهها در آوردم تا بنوشتن

وخواندن این نسخه ها هر کس را و غبت

افضل

١٢٠

۱۰۷۱

حزدرالقب لب نهيہ است حجر

ذہا و ذکا زہر کی عقل را ی

القطعة ثاني في بحر المجتنب

زہی بکسٹن جانہا قد تو سرو روان

روح تو بر فلک دلبری مه تابان

مُفَاعِلُنْ فَعَلَاتُ مُفَاعِلُنْ فَعَلَاتُ

انها هي نفيس

انچه هم بعین الایات

انچه خبر در اصطلاح اول عرب منتهی مقتضای آن دو بار مفاعله

یا فاعله مفاعله فاعله یا فاعله مجتبه سالم و غیر سالم باشد

جنت سالم آنست که در بار مفاعله مفعول باشد و غیره

فعلات و در بر دو فعلات دیم نوعی باشد

سالم آنست که در فعلات دیم نوعی باشد

۱۰۰ خارج نشود

مجلس خواجه نصیر

بکوی جنت این حس را و خوش برخوا

ضیاء نور ساروشنی افق چه کران

فی خفیف جوان و سبک ثقیل کران

ذهب ز راست و حدید آهن در صاف

لجین سیم و زجاج آبکینه مقدن کان

نخاس و صفر مس و روی انکست سرب

خلیست

خلیست زیور و عالی کران رخیص از نا

جرار و صیف حسام است غضب صارم

جین و جنه سپر ستم تیر و قوس کمان

عصب فی و یکبه جوشن است و ذرع

و حق کند ولی نضل مقبله پیکان

هدف نشانه غرض هم خطیقه زهکی است

بکوی جنت این حس را و خوش برخوا
ضیاء نور ساروشنی افق چه کران
فی خفیف جوان و سبک ثقیل کران
ذهب ز راست و حدید آهن در صاف
لجین سیم و زجاج آبکینه مقدن کان
نخاس و صفر مس و روی انکست سرب

خلیست زیور و عالی کران رخیص از نا
جرار و صیف حسام است غضب صارم
جین و جنه سپر ستم تیر و قوس کمان
عصب فی و یکبه جوشن است و ذرع
و حق کند ولی نضل مقبله پیکان
هدف نشانه غرض هم خطیقه زهکی است

و ترز آمد و معارض بتیر کنز میدان

عِجَاجُ وَنَفْعُهُ وَقَتَامُ وَهَبَا وَهَيْجُ غُبَارُ

كلوم خستكي وموت مرك ومیره توان

حشاشہ باقی جان عراضہ راہ آورد

قراضه دینه زر رنج سود و خسر زیان

يَفُوتُ وَنَسَسُ وَيَعُوقُ سَتَ وَيَقْلُ وَدُغْرَى

سواع

[illegible]

صَنَمٌ بِهِ نَضَبٌ وَنَضَبٌ دَانٌ وَجِبْتُ نِدَا غُوتِ

وثن بت و وثن بت پراست و آل پیمان

چو عود شارف و نایبست قلب ناکه پیر

افیل وحاشیه وحتواشتران جوان

القطعة الثالث في مجرات مل

८

ای ز بارکی میانت چہ موئی در کس

غنجہ از رشک دھانت میخورد خون حکمر

فاعلات فاعلات فاعلات فاعلات

خیزد رجر رمل این قطعه را بر خون زبر
سر زدن است او غرق می شود و او را با قلاب جمع و او را جدا می کنند
عشق زبر او غرق می شود و او را با قلاب جمع و او را جدا می کنند
و جمع حبیب و در اصل در دود و او را با قلاب جمع و او را جدا می کنند
چند کردن صد و سینه ركبۀ زانو راس سر
اما حبیب نفق و حبیب زانو

تَوْبُ جامه رِزْقِ روزی زاد تو شه باب

عربی

عَرَفْتُ سَقْفَ بَيْتِ خَانِهِ كُلِّ سِرْمَةٍ وَمِلْ رِيكٍ

حسن خوبی فتح زشتی جاف خشک و رطبت

ذِئْبِ سِرْخَانِ سِيدِ كَرْدِ وَ سَمِعِ بَچَشِ فَاوَهُ مُو

حیۂ مار و حوت مای طیر مرغ و دریش پر

عَيْنِ چشَمِ وَأَنْفِ بَيْنِي حَاجِبًا بَرُّوْشُوْرُوْی

فَقِي مَفْرُوشِ سِيَهْ وَ اِذْنِ كُوشِ تَرُوشِ كَر

هَدَنَهُ صَح و حَرْب جنك و يوم روز و ليل شب

عَيْظُ خَشْمُ ضَحْكَ خنده حِلَّه خارش نُقْبَه كَر

شَارِقُ و شَمْسُ و ذَكَاءُ و يَوْحُ بَيْضَا اَقَاب

سَامُ و تَبَرُّ و عَسْجَدُ و عَقِيَان و عَيْنُ نَضَرُ و زَر

نَيْكَ صَحْبَتُ قُبْلَه بُوْسَه مَهْر كَا بِيْن خِدْنِ دَو

زَوْجِ شَوِي زَوْجَه زَن غِرَهَاتِ سُسْتِ خَلَّتْ

حَنْطَه كَنْدَم دُخُن اَرْزَن خَبَرَنَان و لَحْم كُوشَت

اَصْلُ بِيخ و فَرْعُ شَاخ و يَزْدَر حَتْم و قَطْفِ بَر

لَجَه و دَا مَاء و يَمُّ و جَر دَر يَا قَفَر تَلَك

فِيلُ پِيل و بَقِ پِشَه طَلِي حَمَار آهُ و خَر

شَنْشَنَه جِيْسِ شِمَه دِيْدَن دَا بَسْت خَوِي

عَيْثُ بَارَانِ ثَلَجِ بَرَف و تَادَمِ مَسْلُولِ شَر

کوه روزن عرفه دروازه است و سده پیشگاه

سکه کوچه درب دروازه است و معبر رهد

سَطَّ و سَطَّ طي عُدَّوَه دَجَلَه عَيْقَه و سَا حِلْ كُنَّا
سَنَارَا سَنَارَا سَنَارَا سَنَارَا سَنَارَا سَنَارَا
نَفِث نَفِث نَفِث نَفِث نَفِث نَفِث
نَفِث نَفِث نَفِث نَفِث نَفِث نَفِث

مَعْبَرَا نَجَه بَلَد داند مَعْبَرَا ن جاي کذر

بَرَّ حَامَه سِتْر پَرْدَه رُقْعَه پاره رَت کهن
سَبَب نَفِث نَفِث نَفِث نَفِث نَفِث نَفِث
سَبَب نَفِث نَفِث نَفِث نَفِث نَفِث نَفِث

الْظَّهَارَه ابره دان و البَطَانَه آ سِتْر
رَوْقَا آسْتَقَا

زبره دان یکپاره آهن کسره دان یکپاره نان

خنده دان یکپاره آتش فلذه یکپاره جگر

القطعه الرابعة في بحر المجتث وقد مضى

زنی طراوت رویت کل همیشه بها ر

قد تو بر چین حسن سرو و خوش رفتار

مفاعِلن فَعَلات مفاعِلن فَعَلات

تو بحر جشت این بگردان و کن تکرار

فریسی جنبه و کمد آستین و سب دستار

چو ذیل دامن جامه است و تکه بند ازار

قطاب و جیب و سراویل ازار و حنف موزه

عتاد سازده و جسر پل ز هام مهنا ر

مدینه و بلد و مصر شهر و سور و ربص

حاکمه

چنانکه معرکه لشکر که است حیض حصار

لبیب عاقل و غرو غنی و غافل کول

شقیق داور و رد و رفیق و صاحب یار

حدیقه باغ و حبیب چوب و خوخ تنفلا

سفر جل آبی و تقاح سیب و رمان نار

کثیر یحد و وافر تمام نافض کم

از آنکه بفتح نون و جمع او فدا و راست
تک جانشین است
قلیل نزر و دیر اندک و حساب شمار

صحیفه نامه قلم خامه دان و سکنی کار د

خیاط خِیَط سوزن چو خُرط و سم سوافار
ز هفت سوزن

عقود کلب کزنده جمل شتر با شد
فخج و عینی سبک
نشر نواده

شمیله تیزی رواست و طلیح مانده ز بار
نشر نواده
فخج کا و شتر و مانده
دو زیاده

احد یکی عشره ده مائه صد اثنان د و

ثلاث و خمس سه و پنج و اربع است چهار

ولیک سته و سبعة ثمانية تسعة

عش است و هفت دگر هشت و نه چو الف هزار

چوبیست عشرين دان و بعد از آن ثلثین سی

چو اربعین چهل و پنجاهش تو خمین دان

چو شصت ستین و هفتاد باز سبعین است
اما لفظ هفتاد را مقدم است از این
که سبعین و است از این
ضرورت شمر

اشاره با نشت که بعد از
مقادیر هشتاد و نود است

دگر ثمانین و شصتین توالیش میدان

بعضی است و جانی سرخ
بعضی است و جانی سبز
بعضی است و جانی زرد
بعضی است و جانی سفید
بعضی است و جانی سیاه
بعضی است و جانی بنفش
بعضی است و جانی آبی
بعضی است و جانی قرمز
بعضی است و جانی نارنجی
بعضی است و جانی زرد
بعضی است و جانی سبز
بعضی است و جانی سفید
بعضی است و جانی سیاه
بعضی است و جانی بنفش
بعضی است و جانی آبی
بعضی است و جانی قرمز
بعضی است و جانی نارنجی

عقاد قهوه و راج و مدام قرقف

کی دلاور و فارسی سوار و صید شکار

بعضی است و جانی سرخ
بعضی است و جانی سبز
بعضی است و جانی زرد
بعضی است و جانی سفید
بعضی است و جانی سیاه
بعضی است و جانی بنفش
بعضی است و جانی آبی
بعضی است و جانی قرمز
بعضی است و جانی نارنجی
بعضی است و جانی زرد
بعضی است و جانی سبز
بعضی است و جانی سفید
بعضی است و جانی سیاه
بعضی است و جانی بنفش
بعضی است و جانی آبی
بعضی است و جانی قرمز
بعضی است و جانی نارنجی

عرب پداست و صوبه خلاف و ناز و بید

جو خنل حرما فی صا دقوت دلب جنار

بعضی است و جانی سرخ
بعضی است و جانی سبز
بعضی است و جانی زرد
بعضی است و جانی سفید
بعضی است و جانی سیاه
بعضی است و جانی بنفش
بعضی است و جانی آبی
بعضی است و جانی قرمز
بعضی است و جانی نارنجی
بعضی است و جانی زرد
بعضی است و جانی سبز
بعضی است و جانی سفید
بعضی است و جانی سیاه
بعضی است و جانی بنفش
بعضی است و جانی آبی
بعضی است و جانی قرمز
بعضی است و جانی نارنجی

چو طلح و خط درختان خار با میوه است

چو اتل شوره کز و شوک خار و سد کنار
نصایح است گرفتن چو دست یکد بکر
تغافل است گرفتن کنار و حجر کنار
القطعه خام در بحر المجت است
برین در صدف خاطر هنر پرور
ز بحر مجت دکش سفینهای کهر

چو اتل شوره کز و شوک خار و سد کنار

نصایح است گرفتن چو دست یکد بکر

تغافل است گرفتن کنار و حجر کنار

القطعه خام در بحر المجت است

برین در صدف خاطر هنر پرور

ز بحر مجت دکش سفینهای کهر

مفاعِلن فَعَلات مفاعل فَعلا ت

چو آن ز بعد وی این قطعه ضاب زبر

قریب و رکن حیم است و خویش ابن لیس

ولید و طفل چه امّ و والده مادر

رحم قرابت و زهدان بود حتی داماد

چنانکه مهر و حسن والد و اب است پدر

زکیت

زکیت پاک و حنی مهربان حنی پنهان

جلی پدید و بنی و رسول پیغمبر

ملک فرشته فلک چرخ مشتری برجیس

شهاب و کوب و درّی و نجم چه اختر

فلق سفیده شفق روشنی در اقل سب

ربیه دختر زن بنت ابته دان دختر

حمله بره بقرو و ثور کا و عجل پچش
مراد زهره طحال کبد سپرز جگر

بعید دور و واپس امام پیش وسط

میانہ وسط میان تحت زیر فوق زیر

غلات سندان فطیس پک و منفع دم

قدوم و هخت تیشه حصین و فاس تبس

سوار دست بر بن چه پای را خلخال خلخال

وشاخ یعقد و حمایل رعایت و تاج افسر

بدی نخستین و ثانی دوم را خیس پسین

نقیض و اولی و آخری و آخر است دگر

قیص کرته و یلق قبا و ربطه رکو

نصیف هجه خمار است و مقنعه معجر

بسم الله الرحمن الرحيم

و اهل عرب بلخ و سمرقند

اجاج و تلخ و ثقہ بی مزہ است و مالح شور

بضم و دو خانه کوفه و انوارات
و بیست و هفت و بیست و هفت
و بیست و هفت و بیست و هفت

فَرَاتٌ وَغَرِبٌ زَبِيبٌ أَصْفٌ مُوَيَّنٌ وَكَبِيرٌ

بفتح شین یغنی المی رتبه اجماع و فبا و جمع او شرا و ان
سه از اثنی بیون مکتوبه کتبها و جمع انهم شین زبانہ اثنی بیون
انرا از حدوده کونیه کتبها و جمع انهم شین زبانہ اثنی بیون

مشرده خدره بود مارچ و شتواظ حسب

زبانہ فرجہ افکشت رما و خاکستر

بفتح وانشاءت اعر زغال

بضم نون وفتح خاء اچیز از
در اول کتاب بحث شد
دفعه
عبداللہ بیرون
نمود
عجین خمیس و دقیق ارد دان تحالہ سبق
یعنی معنی آن در شریعت است

ادام نان حورشی و قند و سکر است سکر

خوام

فَتَكُنْ شَوْر

خَـمُّ تَنَكْ وَتَقَرِّ بَارِدُمُ حِجَامِ لِحَامِ

کتاب حسن و کمال
در بیان معنی کفایت

عنان دوالوی و منطق و نطق کمر

بعضی مال که در زمین
دفع کرده باشند

رکاز و کتب بود کج و حیر فی حصار

نعت و اولاد با فقر باشد یا نه
و میان او می باشد

ستوقه سته وحداد و قین اهنکر

مع لب و روحانہ و لب اور
مفہم کفہ

سٹفاجروف لب وادی و ہار افنادہ

بفتح جیم و طوف و کونه
بفتح نین و کون و کاز
بضم قاف و فتح لام
بضم سوه

جهت چه وجهت و شطر است و سوی قلّه چو

نگین کوئٹہ و سکون صیم

بکیم و بکیم و بکیم و بکیم
بکیم و بکیم و بکیم و بکیم
بکیم و بکیم و بکیم و بکیم

بکیم کنک و ذریعه و سیله و رجل و یک
بکیم کنک و ذریعه و سیله و رجل و یک
بکیم کنک و ذریعه و سیله و رجل و یک

القطعة التاسعة في حرا الزمل

ای که چشم متوخت از مستی دل و عقلم ربود

نیت ما را غیر ذکر خیر تو گفت و شنود
نیت ما را غیر ذکر خیر تو گفت و شنود
نیت ما را غیر ذکر خیر تو گفت و شنود

چونکه

چونکه دانسته که این حجر و رمل شد کوی رود

فرخ فروخ است جوجه بیضه تخم مرغ خود
فرخ فروخ است جوجه بیضه تخم مرغ خود
فرخ فروخ است جوجه بیضه تخم مرغ خود

چون غنبل انکورد وین انجیر و کم انتری مرو

اصفر و فاقه چه زرد است احمرو قانیست سرخ
اصفر و فاقه چه زرد است احمرو قانیست سرخ
اصفر و فاقه چه زرد است احمرو قانیست سرخ

هست اخضر سبز واضح روشن و ازرق کبود

حبندل و صخر و حجر چون جلد و جلود سنگ
حبندل و صخر و حجر چون جلد و جلود سنگ
حبندل و صخر و حجر چون جلد و جلود سنگ

هست حصبا سنك ریزه ماء وادی آب رود

جود فیض جود بخشش جوده یکی جوده تک

وعظ و میثاق و محبت پند و پیمان و درود

عین در زرها ریاست و عین در دایها

چون عناد آن بی نیازی و رمب خوانی سرود

ظردایه حی زنده حلویشین مره مسلخ

فوم سیر و جلیلان کشنیز و چون حمص نخود

هاویه دان و جهنم دوزخ و عشاق دیم

دود کرم و دغ نخاس است دخان یحوم دود

الفطوة السامع نیز در جنت است

چه دل به پرده عشاق بر کشت آهنگ

بهر جنت خواند غزل بنفشه و چنک

فَصَبْ فِي آهْدِ طَرَفَاكَ زَوْبِرَاعَهُ عَرُو

چنانکه شعبان و تمساح از دها و غنک

فَسَامَهُ بِنَجْمٍ سَوَكُنْدَانِ جَنْدَهُ جَهْلٍ

وَلِي سَتَرِ مَقْنَطِيسِ دَانِ تَوْنُوغِي سَنَكِ

فَقَاهَهُ دَانَتِي كَافِي بِلَانْدِ وَطْبِ مَشْتِي

ذَلِيلِ خَوَارِ وَغَزَنِي اَرْحَمَبَنْدِ وَفَصْدِ اَهْنَكِ

چه طابه طابه و یثرب مدینه ام قری

چه بکه مکه شناس و صفا و مروه دوسنک

جدید و خص و قشپ و بدیع تازه و نو

شریحہ چہ جنیہ کان مقاتله جنک

سویق پیست و جیشیش و حریش بلغوریش

جنب طعام درشت است و حول چه بودنک

القطعة الثامن در بحر تقارب است

ز شرم رخت لاله را خون شده دل

ز روشك قدت سرود پای در گل

فعلون ففولن ففولن ففول

تقارب ازین بحر گردند حاصل

تراب رغام و تراخان طین کل

وطن

وطن جایکه کرم ز زر بیع منزل

ده اسب اند در تا خن هر یکی را

بتر تپ نامیت روشن نه مشکل

مجلی مصلی مسلی و ساط

چه مرتاح و عاطف حظی و مؤمل

لطم و سکیت ارب و حاجت عرق خوی

شمره یوه حب دانه و تبین کا ه

طریق و سبیل و صراط است راه

جی کودك و شیخ پیر و نفس

دم و حبد و جیش است و عسکر سپاه

عرض خواسته طارق و طال دشت

نوش با کهن دان و فاسد تبا ه

غد و امس عکسند فردا و دی

چه ابیض سفید است و اسود سیاه

غدا و مسا با مدداست و شام

عشا و ق خفتن قلنسو کلاه

ذبولست و غرست و سحبت دلو

رکی جت و بر و قلیبست چا ه

حی جرو لب است هیه خرد

خطا جرم ذنب است و عصیان کناه

مناص و مفر جای بکر نخت

مَلَاذُومَعَاذُاسْتَمَلَّيْنَاهُ

حَطَبٌ هِيزَمُ اسْتَوْضِئْ وَ حَصَبٌ

فروزمینه عشب و گل و دان گیاه

د'هاپ

٢٢

ذهاب و ^{بغی}مچی رفتن و آمدن

سِیَاحَتِ بَلْکَشْتَن سِیَاحَتِ مَشْنَا ۵

حکم داور و محکمہ جای او

ولی بیٹہ چو شاہد کواہ

قعيدہ حلیہ صفینہ و فضی

زن و بعل ستوهر دنیته کلا ۵

حرف شرط ای ادیب مکتب ما

این ولو کرمی کی و لانه

اینما همچو چنما هر جا

دنی و هدی و هدیه این زن

مرد را دو دوست با هدا

هن جمع زنان و هم مردان

باز

باز ما راست لفظ ایا نا

انا چون اینی و اینی من

ما چه و چیست من که و مع با

ف پی و قبل پیش و بعد پس است

ل مروی مرالنا ما سرا

صه مکومه مکن دع و درمان

پس صدار است چون
اسکت یونخ اموش نو

نغمه ها و زخم و فتح و شکست
نغمه ها و زخم و فتح و شکست
نغمه ها و زخم و فتح و شکست
نغمه ها و زخم و فتح و شکست

لَمْ وَلَمَّانَهُ وَهَلُمَّ بِيَا

مُدْمُنْدُ اَزَانِ زَمَانِ بَا زَا سَت

شَرَّ اِنْجَا وَهَلْمُنَا اِنْجَا

غَيْرُ حَرْقُ هَر كَزَا يَضَا نِيَز

رُبْتُ وَرُبُّمَا وَرَبُّ سَبَا

مِرْقَدُ وَصَحْنُ وَرَقْدُ وَعِيفُ قَدَح

طرفه

مکتبہ انجمن ابحاث اسلام آباد
خارج نشود

طَرَفَهُ زِبَا فَبَحْ نَا زِبَا

رَبَاعِي وَرَبِّيَا مَقَامَاتِ دَوَا زِدَه كَا سَنَه

عَشَّاقِ مَرَقْدِ حَسَنِيسَتِ چوراست

دَر پَرْدَه بَوَصْلِي وَهَاوِي وَنَوَاسَت

تَا كَشْتِ بَزْدِ دَر صَفَاهَانِ وَ عَرَاقِ

زَنَكُوْلَه حَازِ كُوجِكِ اَنْدَر بَر مَا اسَت

در علم موسیقی این دوازده مقام اصالت
از بی مقامات است
در علم موسیقی این دوازده مقام اصالت
از بی مقامات است

مکتبہ انجمن ابحاث اسلام آباد
خارج نشود

مکتبہ انجمن ابحاث اسلام آباد
خارج نشود

قد بد قاق و سَمِین قَرَب و طویل دراز

مَحِیض دَوغ و لَبَن شیر و کُزْبَره کشنیر

کَرَاغ پاچه و جین و بصل پیر و پیاز

سَمِید در مَکّه نان سفید و خَل سرکه

رَغِیف کرده بد است و اَبَد اِلاّ غاز

قَطِیع دَان رَمَه جَدی و عَنَاق بَز غَالِه

چنانکه معز بز و صَنان میس و تَیس نَاز

ابو المَلِیح چکاوک و راست قَبِره نَام

چو نَسَر کر کس و چون صَفَر چرخ بازی باز

صَفیر خورده و حَباری شَواز و مَحَلب چَنک

حَد بد تَبز و مَسِین چه فَنان و مَقَطع کاز

تَکَرّع است و وضو اب دَسَت نَیت عَرم

بنیہ قبلہ و کعبہ است ^۷ حون صلوة نماز

عطاس عطسه عجب لاعری جذام خزہ

جیان و هاع و هدان بیدل و ششخ ناز

علائیه علن و جهر اشکاره بود

ضمیر و فکر چه اندیشه ست و بجوی داز

کلم هم سخن است و حریف هم پیشه

قرنی

قرین ندیم بود و هدم شریک انباز

اکیل هم خورد و هم کاسه و سمی هم ناز

رفیق یار موافق عشق چو همسا ز

زینم سند و دعی هم بندی و هم بی شرم

رسید همه و بعله زن و بنی هراز

شیخ ابو نصر باز در بحر حجت گفته

زهی جمال تو امر و ذبه زروی دیر

چرا خدنگ تو آید بسینه دیر بدیر

مفاعیلن فعلا ت مفاعیلن فعلا ت

*اینجا را محبت معشوقه
از بیهوشی و غفلت
و از بیهوشی کن است*

بکوی هجست و اوین چهل داسر زیر

*و این
و این
و این*

مبارزو بطل و باسل و شجاع د لیر

*و این
و این
و این*
شعیر و صبر و کتان جواست و جاش ز عین و کلیل که از این
و این
و این

غضن

خدرخ و جوف اندرون ضیق و خنک تنگ و کام

اجبع انگشت است و لیک ابهام انگشت تراست

باز سبابه است وسطی بنصر و خنصر تمام

حین و آیان و انا وقت و جدیدان روز و شب

غد و بکوه بامداد و فجر و مغرب صبح و شام

عام و حول و حجه سال اسبوع هفته شهر

سبت شنبه جمعه ادينه حباله پای دام

چون احد يكشنبه اثنين ثلثا اربعه

هست دوشنبه سه شنبه چهارشنبه و السلام

پنجشنبه دان خميس قرن سی سال درست

بضع از سه تا بنه مرفردها را کیر نام

ادق انشی و انسان مردم و جتنی پی

اجر

ملقات و اختیارات است
روز که هر روز چه باید
کرد
روز شنبه خون بود که نکار
روز یکشنبه عمارت را شمار
در روز نیک دان غم سفر
در سه شنبه دان هجاء را افاق
چهارشنبه روز دار و خرد داشت
پنجشنبه در حاجت برداشت
روز جمعه قیام و عبادت
کرکن با نه خیر و صلاح

اجر مزد و رستوه پاره غرم تاوان دین وام

سقم بیماری و صحت تندرست شیه کبر

قیح و دم ریم است و خون و القلس فی النی و ظام

طل رهمه نرم باران ساحیه باران سخت

جنت الماوی و فردوس برین دار السلام

این قطعه فی بحر الهزج گفته شده

وزکر در هت دامن کل پر عطر است

وزدیدن تو دیده مایه مطراست

مفعول مفاعیل مفاعیل و فع

احزب هزج است اگر بود این فکری است

بجتم و عتب و ربّ چهارم فتر است

میان بنفرد و سبّیه
میان بنفرد و سبّیه
میان بنفرد و سبّیه
میان بنفرد و سبّیه

اینها همه چیت فرجهای شیر است

الماس

الماس قلم تراش و ماس قلم

انقاسی مداد و نام جنشش حیر است

ذکر از واج مطهرات سید کا نیات علی الله

نه جفت بنی که پاک بودند همه

بد عایشه و خدیجه هجترمه

در خدیجه
در خدیجه

با امه حبیه حفصه بود و زینب

در زینب
در زینب
در زینب

مولا دوازده است بنی را یکی نبه
 دیکر فضاله آنکه نه بیع است و نه هبه
 نقبان رباح و صالح و مدغم بسیار و زید
 بورافه و زبیر و کبیره موی هبه

ذکر قلعه های خیبر که فتح شده

ز خیبر است مصطفی هفت قلعه
 صلی الله علیه و آله

خدا بی

مولا دوازده است بنی را یکی نبه
 دیکر فضاله آنکه نه بیع است و نه هبه
 نقبان رباح و صالح و مدغم بسیار و زید
 بورافه و زبیر و کبیره موی هبه
 ذکر قلعه های خیبر که فتح شده
 ز خیبر است مصطفی هفت قلعه
 صلی الله علیه و آله

غضنفر و اسد و لیث و حارث و دلهاث

هزبر و قسوره و حید راست و ضیغم شیر

رقاد و هجعت و خفتن سهاد بیداری

بدول و باذل و مانح سخی و شبعان شیر

حدب چورابه و بنجوه ربوه بالادان

چنانکه صاع و صبوب و حدور باشد زری

غضنفر و اسد و لیث و حارث و دلهاث
 هزبر و قسوره و حید راست و ضیغم شیر
 رقاد و هجعت و خفتن سهاد بیداری
 بدول و باذل و مانح سخی و شبعان شیر
 حدب چورابه و بنجوه ربوه بالادان
 چنانکه صاع و صبوب و حدور باشد زری

عوج کچی و جر ز کلاه وامت بلند

خبار نرم و اخازه غدیر وقاع کویر

این قطعه در بحر رمل گفته شده

ای قدت سرو خرامان وی رحمت مآتام

ساز در بحر رمل بار دگر سیر مقام

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

هجو بلبل بعد ازین این قطعه بر خوان صحیح و نام

فرم قطریف و حلاجل سید و راس و هام

مهر است و دست صدر و سستی چیز و اسم نام

عقوه ساحت امر کار و قول گفت و قفل کرد

جنب پهل و جار هسایه نکهبان سطح بام

لون دنک و ریج باد و غیم و عین و میع ابر

نقشه قیاسی که اندک است
سوی

نوم خواب و مشی رفتن بعد دوری خطوه

نقشه قیاسی که اندک است
نقشه قیاسی که اندک است

زبده مسکه دهن روغن قطن پنبه صوف

کوز کوزه قصعه کاسه قدر دیک و کاس جام

لفت شلغم بقل تره زرع کشت و ربع دخل

کدس خرم خرمه دسه صعب انف تندو
نقشه قیاسی که اندک است
نقشه قیاسی که اندک است

نقرت و خرس دندان ظفر ناخن جلد پو

خدرخ

نقشه قیاسی که اندک است
نقشه قیاسی که اندک است

شن چه بھاء و بھا ر و سنی

نقشه قیاسی که اندک است
نقشه قیاسی که اندک است

ثبور است و یل و بود و یل وای

نقشه قیاسی که اندک است

عیون شور چشم و بلید است کند

نقشه قیاسی که اندک است

بود لوزی المعی تبر راری

نقشه قیاسی که اندک است

حقیق و جدیر و قیئ حری

نقشه قیاسی که اندک است

سزاوارها کبر و ادخل درای

بجای آوردن افعی بجا

توخروش از نب شر زیع میل

عزم سیل ویر بوع موش دو پای

تعلیم باموز و اعلم بدان

ترحم بخشای و اسحق بسای

نقب رج و داء علت و فرح ریش

وجع درد و حی مت و ویل وای

خزدر

بجای آوردن افعی بجا

افتد و چون مجرع این دوست و بیت

بیت امد از انضاب الصبیان نام کردید

وبالله التوفیق و علیه الاستعانة

القطعة اول در بحر تقارب است

بحر تقارب تقرب نما ی

بدین وزن و میزان طبع از مای

۳۶

از کوفته که این کتاب زیاده
از دوست و بیت و بیت
چون بجا نرسیده اند
انرا اعتبار نیست
از سر و نه یا زیاده است
انرا زیاده کرده اند

فَعُولُنْ فَعُولُنْ فَعُولُنْ فَعُولُنْ

چه گفتی بگو ای همه دلربای

الله است و الله و رحمن خدای

دلیل است و هادی تو کورهنای

حمد ستوده امین استوار

بقرآن شکفت ویرا خدای

خدا بشی بداد انجنان ملک سالام

کتیبه بدو ناعم و شوق انکه

قمو ص و فظا ط و سطح و سلا لم

ذکر ماههای اهل روم است

بدان ای کل که رویت چون هبار است

هرج بحر روان نامدار است

مفاعیلن مفاعیلن فعولن

شهور در میان هشت و چهار است

دو تشرین و دو کانون و پس آنکه

شباط و آذر و نسیان ایار است

حزیران و تموز و آب و امیلول

نکله ریش که از من یاد کار است

و این تاج دوم اردیبهشت
دوست یوز اسکندر و القزین
پیر فیستوق و سید یاجوج و ماجوج
او بسته در درون آن حکایت او
مذکور است

در این تاج دوم اردیبهشت
دوست یوز اسکندر و القزین
پیر فیستوق و سید یاجوج و ماجوج
او بسته در درون آن حکایت او
مذکور است

ذکر ماههای قدیم و شهور و حلالی

ز فروردین چه بگذشتی مه اردی بهشت

بمان خرداد و تیر آنکه چو مردادت هی آید

پس از شهر یورومهر و ابان و آذر و دی

که بر بهمن جز اسفندار مند ماهی نیفزاید

اسامی ماههای عرب است

فقطه سال آورده
دوین او در ماه
مهر و تیر و خرداد
مفاعیلن مفاعیلن
مفاعیلن مفاعیلن

افتاب در روز

افتاب در اسد

افتاب در کمان

افتاب در جوزا

افتاب در قوس

افتاب در عقرب

افتاب در میزان

افتاب در سنبله

افتاب در دلو

افتاب در حوت

افتاب در ماه

افتاب در ماه

افتاب در ماه

افتاب در ماه

هفت روزگی با شد و در مہی

قوس و حوت است مشتری را

نور و میزان چه خانه زهره است
در آسمان بیستم است

مرزحل راست جدی و دلو مقام
*کیوان در آسمان هفتم
در آسمان پنجم*

تیر جوزا و خوشه ماه سرطان
*عطار در آسمان دویستم است
ماه خانه اش سرطان است
بموضع*

خانه افتاب شیر مدام
اسد

ر مزی کفتم از نجوم تو را

تا بیا موزیش تمام تمام

ذکر بودن افتاب در بروج اثنی عشر

این قطعه در بیان است که افتاب

در هر برج را بچند روز میرساند

سیر افتاب در حمل سرو یک روز

و در ثور سرو یک روز و در جوزا

سرو دو روز و در سرطان سرو یک

روز و در اسد سرو یک روز

و در سنبله سرو یک روز و در میزان

سرو دو روز و در عقرب سرو دو روز

و در قوس بیست و سه روز و در جدی

بیست و نه روز و در دلو و در

و در حوت سرو دو روز

خور مجوزا سی و دو و سی و یک است

حمل و ثور و شیر با پس و پیش

دلو و میزان و حوت و عقرب سی

بیست و نه قوس و جدی بی کم و بیش

اساط بروج اثنی عشریه است

برجها دیدم که از مشرق بر آوردند سر

جمله در تسبیح و در تهلل حی لا یوت

چون حمل چون ثور چون جوزا سلطان واسد

سنبله میزان و عقرب قوس و جدی و دلو

در دانستن آنکه هر روز در کدام خانه است

انچه از ماه شد مثنی کن

باید در وقت بار بار از ده خنجر کرده اند
در خنجر از صورتها خارج نمایند
نام خانه اند باین ترتیب در پنج نظم کرده
که از نیم جلد چهل و نود و چهار برجها را
یعنی خنجر آفتاب باین سبب برجها را
و سلطان واسد و سنبله برجها را
یعنی خنجر آفتاب باین سبب و قوس برجها را
باینکه و میزان و عقرب و جدی و دلو
خوبی و جدی و دلو و قوس برجها را
زشتی و میزان قوس

پیچ دیگر فزای بر سر است

اگر خواهد که بداند هر روز در کدام برج است
برهمنند که چند روز از ماه گذشته است
همان قدر دیگر بران بنویسند و پیچ

پس بهر پیچ ازان ز خانه شمس

دیگر بر او زیاده کند و ملا حفظ کند
که آفتاب در کدام برج است و هر یک

خانه کیر و جای ماه بدان

پیچ را بر هر حساب کند و با بجا
که تمام شود ماه در آنجا باشد

انچه ماند در آخرین منزل

ضرب کن در شش و درج میدان

اساقی کوکب سیاده است

وَأَنْ مَفْشَحَ كَزَوْعَضْلٍ سُدَّ حَاكُ

بفتح ضاء و زاء و ع و ض ل که چنان میماند
که اعضا را سوراخ میکند
مرصیت که صاحب او را سوراخ
در اعضا پیدا شود که چنان سوراخ
پیدا شود

ضربان ثقیل و ثاقب بآن

کمی میماند و فتح بین مثله
درخت که روزی درخت تا وقت
که درخت را بریدند و آن را
درخت باریک کردند

آن میسلی که اصل اوست هلاک

ذکر قاریات سبعة در این باب گفته اند

این قطعه در اسم قاریان
میباشد که هر یک چه نام
دارند و از کدام شهرند

نافع مدنی ابن کثیر از مکه

قادر است از مکه
قادر است از مکه

بو عمرو زبصره ابن عامر از شام

قادر است از بصره
قادر است از بصره

پس

مفصل نکات بخانه مسجده
عراق نشود

پس حمزه و عاصم و کسائی کوفی

قادر ششم
قادر هفتم
قادر هفتم

این نسبت جمله شان بود بالاطماف

در بیان صفات خوب صورتان

عین هر خوب که در او چهل صفت
جمله باشد باقیم طریق که هر یک
از ده صفت در چهار عنوان
اعضای چهار کاره او باشد
و چهار در ده چهار است
پس این خوب را نظیر

ده چیز لازم آمد تا خوب خوب شد

هر چیز را در و بطلب در چهار چیز

بوی خوش
بوی خوش
بوی خوش
بوی خوش

خورد و کلان و کرد و بلند و دراز باز

مفصل نکات بخانه مسجده
عراق نشود

باريك وقتك و سرخ و سفيد و سياه نيز
 فوق ابرو بماند
 خطه در حق ناف نيز
 در دندان كنجيد و آنگاه در دهان
 موش از موش نيز بماند

در بيان حروف مخصوص بزبان عرب

در كلام فارس نايد هفت حرف

حاكي زانست بشماراي حريف

صاد و ضاد و طاء و ظاء و عيئن و غيئن

بان جويك يك نالفاظاي ظريف

بدانكه هر كلمه كيكي از اين حروف دارد ان
 حرف عرب است و اينم هفت حرف
 در لغت فرسي نمي نماند و بعضي گفته اند
 كه هشت حرف است كه در لغت
 فرسي نمي نماند و ان قافست كه
 شيخ ابو نصر ذكر نكرده و ديگر
 بدانكه چهار حرف در فرسي هست
 كه در لغت عرب نمي نماند و ان
 پاء و ژ و كاف و ح

تا و صاد و ضاد و طاء و ظاء و عيئن و غيئن
 تا اين مورد نماند انديني معني معاف
 هشت حرف است انكه اندر فارسي نماند
 بنويستون تا كه است ان حروف و ياد كنيد
 تا و صاد و ضاد و طاء و ظاء و عيئن و غيئن

در شرايط روز عاشورا سنت مؤكداست

ده و دو چير بجاي ار روز عاشورا

شود خدا ز تو راضي و هم رسول خدا

عبادت و صدقه صوم و سرمه ذكر و سواك

زيارت و صله و ظفر و خلق و غسل بكا

در حجر هزج شيخ چنين آورده است

بچه كردن
 چيري نمي نماند و ان
 روزه داشتن چنين گفته اند
 لا اله الا الله
 سواك
 زيارت اموات و قتي
 صلوات نگاه داشتن
 ناخن چين
 نعيم چنين
 غل و آب كردن
 سوره سوره
 اين قطع كردن
 و در اين روز
 زيارت علي بن
 و زيارت علي بن
 و زيارت علي بن

زهی رویت بخوبی کل دهانت غنچه خندان

قدت سرو روانست و رخت ریحان باغ جان

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

بدان بحر هرج این وزن خوش این قطعه را بخوان

کتف شانه معاروده عضد بازو یسیر اسان

زمجی وز مکی دنبه مرغ و شوی بریان

صم گری بکم کنکی عرج کنکی بکه کوکی

علیموالم و عسلم و دانا و اسی پثرمان

سحاب و عارض و فدن و غام ابراست وظلسا

خبا و وایل و وسستی و مدران و مطرباران

ربیع اسم چهار آمد خریف اسم خزان آنکه

شتا و صیف بی شبه زمستانست و تابستان

عَدُو و خصم دشمن دان خدار و خوف ترسیدن

و ثاق و فکل بند آمد حصین و سچین چه زندان

ابی سرکش بطی کاهل طری تازه جنی چیده

خری رسوادی ناکس ضعی لاغر بهی تابان

سغب غرث و طوی و جوع مصدرها و نفت

یکم سفبان دوم غرثان سیم طیان دکر جوعان

و الفاظ اینم هرا تمة بیک معآمده

کلف عشق و صلف لاف و سه سال و اینی ناله

خذر حاشه فرع خائف قلق هایب و جل ترسان

تقی و متقی پرهیز کار و عبقری منکو

سفن سوهان کدر تیره خد و خیر سدر جان

و قد میخ و و صب رنج و الم درد و جوی سوز

اقط بینود و ادار و تیق بد خومیق کریان

خضر بارد شیم سرد و سخن گرم و خرب غلین

فرح شادی و مسرور است و جلدان و فرح شاد

صغر خورده کبر پیری فلز کافی شمع ناخوش

دنب دُنب و لب بازی طلب جستن خرب و

غرب و غیل و غابه غیضه و ایک و شیر بیشه

زبد کفک و سنین قط و مطایفت و جراب انبا

و در صفت الفصول و تقویر و تفریق

توفه همه فیهاء و فلات و سبب و پیدا

چو بد و و دو و بیا با است و لوب و حه سنگنا

لغز اچیه جستان و سر استوره افسانه

قله د و دله کوه کوی است محجن صو گجان چو گنا

غص چون عبره بعروثک و اشک و بیشک آله کور

چه مارن دمه مینی و براجم بند انکشتان

تین کندیده و نکمت بخربوی دهن بشد

ضنان است و زفر کند بغل مخع اب بنی دان

القطعه الحارثی الثلثون در بحر رجز آمده

ای ماه روی حرکتی ای دلبر شیرین زبان

خوشتد و یانرا شده ذکر لب و رود زبان

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن

اینست

این بحر را در جو متنی سالم
گویند هر مصرع از چهار
مستفعلن باشد و تقطعه
او اینست طور جبل
مستفعلن طود و علم مستفعلن
کوه و شوا مستفعلن دس
داسان مستفعلن

اینست تقطیع رجز بر خوان چه بلبل هر زمان

طور و جبل طود و علم کوه است و حارثی پاسبان

طرم و غسل ازنی و ضرب شهد است فحان دیکان

میزان ترازو حمل بار و قرخر واری بود

فلک و سفینه جاریه کشته شرا عیش بادبان

لوح و سكاك و جو هوا ملان پر و خالی هقی

جمع اعلام
این بحر را در جو متنی سالم
گویند هر مصرع از چهار
مستفعلن باشد و تقطعه
او اینست طور جبل
مستفعلن طود و علم مستفعلن
کوه و شوا مستفعلن دس
داسان مستفعلن
این بحر را در جو متنی سالم
گویند هر مصرع از چهار
مستفعلن باشد و تقطعه
او اینست طور جبل
مستفعلن طود و علم مستفعلن
کوه و شوا مستفعلن دس
داسان مستفعلن

شاخ بلند و قله سر معراج و سلم نردبان
 جسم و جسد شخص و طلل حوبا و جسمانی بدن
 تن ذات هستی کون بودن روح و نفس و مظهر جان
 سیر و روقط و خیطل و هر است کربه کلب سک
 بر غوث کیک و نمل و ذره مورچه عالم جهان
 قلت کمی راحت خستی شرت بدی ملکت شهی

سودت سری حیدت نوی کفایت پری رست
 لادغ کزان بالغ رسان اکمل خوران راقه چران
 طایر پران جاری روان ساعی دوان قاطع بران
 جمع و فریق و قوم و فرقه معشر و امت فتنه
 طالق یله شکوی کله همه کله داعی شبان
 غی و ضلالت کمری بغض و عداوت دشمنی

کتابت بنام و کردن در آن مجید
کتابت بنام و کردن در آن مجید
کتابت بنام و کردن در آن مجید
کتابت بنام و کردن در آن مجید

تلقا جهت قرآن بنی تبیان بیان آیت نشان

صالح نکو طالع ننبه کفه پله مدهن دبه

مقول زبان سنوه زنان عایش زبان خزان

شیخ در بحر مضارع فرموده

ای سیمبر که هست دلت همچو خار سخت

جان در هوای روی تو خون بسته لخت لخت

مفعول

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

این بحر دان مضارع و کوای نجسته جنت

میزاب ناودان و ندانم شجر درخت

چون ملجأ پناه و ملک شته سریر تخت

کل و جمیع و قاطبه و جمله دان همه

مشرط است و نصف پینه جزواست بعض لخت

این قطعه هم در بحر خفیف است

ای خط رشتک مشک تا قاری

میل بحر خفیف اگر داری

فاعلاتن مفاعلن فعلات

کوی چون ببلان کلذاری

سکر مستی و صحو هشاری

فجین سداب و فوم و فشد سیر و بادرنک
دباکد و وقرع تراو شدید سخت

قثاء خیار سلق چقدر جزر کز

نفع بود نه است و اثاث و متاع رخت

خدا عه فریب و صبر شکیب و جمال زیب

زنی و لباس کسوت و چون جد و حظ نخت

بیت یون و سکون صاریا در سکر نیست

نصرو عون و مظاهرت یاری

الفہم مترادفات

عق حکم بون

مبهرم و متقن و متین حکم

تاریخ

کون دال و کس لام و فتح کفت
نصیب یوسفی تارک و غریب
بی چراغ عمل بگمرو و بار
سرد و صاف و صاف و صاف

مظلم و داج و مدلهم تاري

الفصل الاول في معرفة الحق

در اصل تاریخ بود کاو را
نظر صورت انداخته تا کمر گرفته

وهي وهن است وونی و ذلی سستی لیک

نظم و نثر و سكون و فتنه
نظم و نثر و سكون و فتنه

ذَلْ ذَلَّتْ هَوَانٌ وَهَوْنٌ حَوَارِي

هو الله تعالى كرمي من قبله
عفت في الدنيا

ابتهال و ضراعت است و ضری ع

د دیگر کوزه و دیگر کوزه
کا و کوزه

استقامت

کتابخانه عمومی و موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

Dr

استكانت تضرع و زاری

[illegible]

قسم و حلفه و یمین سو کند

کند و افق میبرد و بعد کشته
که از ملکان امان و بیکار باشد و از غار
و این نه اهل زینت و زینت
مکونید

زَمِّي وَأَهْلَ زَمَّتِهِ زَيْنُهَا رِي

مفتی یا نو مبدی

بضم فاف وفتح فاف و دو عاف
نومیه امده

ياس وحرمان قنوط نومیدی

مع تادفح عني يوسف بك بزن

چون تعطل بطاله بیکاری

چون محصل حاصل شد

فرد کی قضا عہ سک آجی

هم در وزن فلزات است بحساب جمل

نه فلز مستوی الحکم را چون بر کشتی

اختلاف وزن دارد هر یکی بی اشتباه

زیرکن زینق الماس بر دهن از زیر چل

فضه ند آهن یکی مس و شبه مه روی ماه

شیخ این قطعه را باز در هزج گفته

زهی

زهی دل برده از کل لاله رویت بر عنائی

شده دیوانه زنجیر زلفت عقل سودائی

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

بخوان این قطعه در بحر هزج ای نور بینائی

وقوف و حدس و شعر و علم و فقه و فهم نائی

عمار و حلفه انبوهی حده چون و حده تنهائی

بفتح عین و کاف و یاء
بفتح فاء و یاء و یاء
بضم زاء و یاء و یاء
بضم زاء و یاء و یاء

عساکر مسکنت چون فقر و بؤس و عیله درو

مخایم و مکائل کیلها فیلو له بیرا ک

تره ضیفن و ضغیه اخنه و حقد و حنق کینه

قسیمه فاره ناهه طاقت و قدرت تو انائی

رطب خرما و قنوان خوشه عرجون خوب آتش

نخیل و لینه خرما بن چوسه سیخ خرمائی

جنین است

بفتح جیم و یاء و یاء
بفتح جیم و یاء و یاء
بفتح جیم و یاء و یاء

جنین است ولد چه چو نسل و نجل و زاده

چو کهل ان مردد و هوی و شباب و شبان

قبس یکپاره آتش دان و کافورست آتش دان

هبوط است و صیب سستی صغود و امت بالا

الی نعمت ضرر زحمت بلا هم نعمت و زحمت

کنان کن غطا پوشش فنیخ و فنیخ رسوائی

نقره مفاك سینه ورماعه تار سر

کابوس دان سکاچه وضاعوط بیدلان

جانوم هرمنند و هتاك پرده در

منهاج و منهج وجد و قصد راه راست

وزد و شریعت و عطن و مؤرداب خور

بدع و بدیع بدعه نوست و قدیم باز

دیوبند

منهج و منهج و منهج و منهج

دیوبند و ادیب و هنرمند ادب هنر

در بحر مضارع است این قطعه دیگر

ای جان من زفاوک چشم تو کشته بش

بردل محبت و زبلائی غم لق بیش

مفعول وفا علاات مفاعیل وفا علاات

این بحر شد مضارع و سازش نو و در خویش

عقرب چه کردم است و حمه زهرش ابره نیش

بغیت زان بکاف بغیت زان که از ادیم شده

جَفِیه جَفِیر و هِج و فاض و گنا نه کیش

بغیت زان بکاف بغیت زان که از ادیم شده

اعصار کرد باد و چو فلکبا کز و شما ل

باد جنوب خند و صبا پس دبور پیش

باد صبا باد است که از پس سرور در درو فرزند یقودانه در بلاد

حقّی تب و صداع و فواد و گباد هست

در دل است جگر است

درد سر و دل و حک و جرح و قرخ و ریش

صداع است فواد است شهادت مرد و معجز رقی آمده

مسرّد

بغیت زان بکاف بغیت زان که از ادیم شده

مسرّد درفش و زغب و گنخت صمّ حیم

با شد غر اسریشم و هم ترط دان سریش

اَجَل فراخ چشم و چو اکحل سیاه چشم

استهل بق میث چشم شمر چون قرابه خویش

در بحر و ملّ شیخ چنین فرموده

ای بکردت سر زده خوبان حورا منظره

هچو اجم بسته کرد ماه تابان دایره

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

هست این بحر مل بر خوان بصوت حخره

شع موم وزیف و هجر ج ناسره جیده سره

شاذن و خشف و عزال است رشاا هویره

سقبه سوراخ است و منجل داس و بیرم کرد بر

کلبستان

بفتح کاف و سکون لام و غین
ببیدون آوردن و بفتح
از نامش بفتح

کلبستان ماش است و کلوب انبر و منشار آره

شیخ و فاتی یفن هتم و هزم پیراست و زال

حیز بون شهله عجزه درد پس و شهیره

علو بالا سفل پستی ذیل دامن قصر کو شک

جدم و بنیان و اساس اصل است و شرفه کنگره

مقدم العین است و موقی ماق موق ماق دان

کنج چشم و مؤخرش دنبال و هازل مسخره

کنج چشم و مؤخرش دنبال و هازل مسخره
وضع داد و سکون حاصل یافت
که با ادم این یکبار در خور خند
و حش دشتی و فراء و عیس و مسجل کورن

چون اتان ماده خراست و جشی و بولب خرکه

جوز کوز و لوز بادام است عجب خایه ریز

چون صراط است پالود و مستن پر و ده

پس وقت اعمال حج دان رفت هفتی و جماع

روٹ

91

روث سرکین است ولیکن فرث سرکین دزد

هست منظر روی مرات عجب نیل اسپه

لیک عینی سنک موسی دان و حلاق امتره

شیخ باز در حق مضارع فرمود ۵

ای برده مهرانمه روی تو مشعله

مه کیت تا بروی تو کردد مقابله

مفعول وفا علات مفاعيل وفا علات

خارج برون جمدیج و ذحلو فہ جلیله

خارج برون جمدیج و ذخوفه جلیله
 مشق از دوست یوسف در آمدن
 بفتح ط و بالفظ شست از جمیع ام
 و معانی او را و طرف کهن و یار از
 و کده کج و کهن
 داخل درون طبق ته و ضوضاست مشغله

ما بوعه هندوانه و بطیخ حُرْبُوزَه

چون کف و کاب و قرص کلیه لبافله

فَقَدْ

مفتوح قاف و سکون ذون و ضم فا
خار دشت و عجب ب بعض جلالت
ضم یمنی و فتح لام لار دشت
کرا و آلف کونیه و سنک دشت
کونیه و از غسو حالت
قنقد چه خار دشت و سلک فای سنک دشت
صفر کونیه

ضَبَّ سُوْسَمَارُ وَصَفَدَعُ وَجَفَرُ دَلَقُ وَلَهُ

جبهه چكاد و مفرق و فرق دماغ مفز

ام الدماغ جای وی جمجمه کله

ملاح ناخدای دقل تیر کشتی است

مخلاف سیل کشتی و جردا بود دخله

يا ايها النبي صلى الله عليه وسلم

چو یائنه‌ای بود ای لیسر

قطعه اخری در بحر خفیف

ای قدرت سرورخ کل رعنا

کلی روی تو در عرف زحیا

فاعلاتن مفاعلين فَعَلْنَ

وزن بحر خفیف دان این را

فرغ

فتح هروفاخره

فرخ ورجله بقله الحفّا

نصف الفاظ مصرع و حرفه را ترکیب
نیز می کنید

حرفه دان فرد و منفردتها

نسخه های دستنویس

کتابت و نسخہ

معاذت ورفء وحر کر می

مجلس شورای ملی

و شایر و بزرگوار

زمهر پراست و بدو قوس

۱۰۰

ووسكون و
كل وماء الورد
يعني

تکثیر و تکون و ضم وال کاشی

ورد و کل دان و هند با کسنی

نصفه و سبب

فتح طاهر و ربو

مفتی عینی واپس
اس کی کمر

أَرْجُ وَطَيْبٌ وَعِيقٌ بَوِيَا

نعم ووحش چار پای و سبغ

دژ و جبانه دشت و دار سرا

عجراست و رن چو ردف سرب

مثل و کفواست و شبه و ند هتا

ناس و انس و اناس ادمیان

یدرو مادر ادم و حور

تمت الکتاب النصاب بعون الله الملك الوهاب على يد اقل الکتاب
على ابراهيم مرصت و غفران پناه حجت و نعيم و رضوان آراگاه
لامحمد کادلادانی تبارک و شهر جاد الاولی ۱۲۵۴ هـ

بسم الله الرحمن الرحيم
و بعد از این است
چهار زبان در دهان

چهار زبان در دهان
اولی که از انعام است
دوم که از انعام است
سوم که از انعام است
چهارم که از انعام است

نصف سبغ است
نصف سبغ است
نصف سبغ است
نصف سبغ است
نصف سبغ است
نصف سبغ است
نصف سبغ است
نصف سبغ است
نصف سبغ است
نصف سبغ است

هذا کتاب شرح عوامل من تا ليف

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على جنيل نواله والصلوة والسلام على نبیه

محمد واله اجمعین اما بعد العوامل فی النحو علی ما

الفقه الشیخ الامام الفاضل عبد القاهر بن عبد الرحمن

الخرجانی سقی الله نراه وجعل الجنة مثواه مائة عامل

لفضیة و معنویة فالفضیة منها علی ضربین سماعیة

وقیاسیة فالسماعیة منها احد وتسعون عاملا والقیاسیة

منها سبعة عوامل والمعنویة منها عددان وثلثون سماعیة

منها علی ثلثة عشر نوعا النوع الاول حروف بحر الاسم

فقط و هی تسعة عشر حرفا الباء اصل الباء ان يكون للالصاق

حقیقة نحو به داء او هجانا نحو مررت برید وللاستعانة

نحو کتبت بالقلم وللمصاحبة نحو اشتریة الفرس بخرجه

هذا کتاب شرح عوامل من تا ليف
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله على جنيل نواله والصلوة والسلام على نبیه
محمد واله اجمعین اما بعد العوامل فی النحو علی ما
الفقه الشیخ الامام الفاضل عبد القاهر بن عبد الرحمن
الخرجانی سقی الله نراه وجعل الجنة مثواه مائة عامل
لفضیة و معنویة فالفضیة منها علی ضربین سماعیة
وقیاسیة فالسماعیة منها احد وتسعون عاملا والقیاسیة
منها سبعة عوامل والمعنویة منها عددان وثلثون سماعیة
منها علی ثلثة عشر نوعا النوع الاول حروف بحر الاسم
فقط و هی تسعة عشر حرفا الباء اصل الباء ان يكون للالصاق
حقیقة نحو به داء او هجانا نحو مررت برید وللاستعانة
نحو کتبت بالقلم وللمصاحبة نحو اشتریة الفرس بخرجه

